**فقه، جلسه 49: 17/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث این‌که زمان عدة وفات از کی محاسبه می‌شود، گفتیم در جایی که زوج غایب باشد، روایات زیادی هست که گفت از زمان بلوغ خبر عده نگه داشته می‌شود. خیلی روایت‌های معارضی وجود داشت که مرحوم سید اشاره کرده بودند، من جمله روایت حلبی بود که مرحوم سید اشاره فرموده بودند و تعبیرشان این بود که صحیح حلبی. مرحوم حاج آقا تقی قمی در مورد این روایت اشکال سندی کردند، گفتند راوی از حلبی، عبد الله هست. بنابراین کأنّه اشکالی هست. ولی این روایت، راوی از حلبی در تهذیب عبد الله هست، کأنّه درش اشکال هست.

ولی این مطلب نیست. قبلاً هم عرض کردیم مراد از عبد الله در این سند، عبد الله بن مسکان هست و مراد از حلبی، محمد حلبی هست. مکرر صفوان از عبد الله بن مسکان از محمد بن حلبی روایت دارد با همین تصریح به این عناوین و بدون تصریحش هم ابن مسکان عن الحلبی هم زیاد دارد و من جمله از مواردی که تصریح دارد در همین بحث‌های مربوط به حیض ما هست. صفوان بن یحیی عن عبد الله بن مسکان عن محمد، این مربوط به طلاق هست. صفوان بن یحیی عن عبد الله بن مسکان عن محمد بن حلبی، قال قلتُ لابی عبد الله علیه السلام عن رجل یطلق امرأته و هو حائض. کافی، جلد ۶، صفحة ۵۸، رقم ۲.

و یک جای دیگر هم همین روایت صفوان از عبد الله عن الحلبی هست، آن هم مربوط به طلاق هست. صفوان عن عبد الله الحلبی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن طلاق السکران و عتقه فقال لا یجوز. تهذیب، جلد ۸، صفحة ۷۳، رقم ۲۴۵. که دیگر در کافی، جلد ۶، صفحة ۱۲۶، رقم ۴ به این شکل نقل شده. صفوان عن ابن مسکان عن حلبی عن ابی عبد الله علیه السلام. قال سألتُ عن طلاق السکران فقال لا یجوز و لا عتقه.

این بحث خاصی ندارد.

حالا آقای مرحوم سید فرموده بودند «اما صحیح حلبی ... و خبر حسن بن زياد، و خبر وهب بن وهب، المخالفة لتلك المستفيضة فهي شاذة محمولة على التقية فلا وجه للعمل بها» خب چرا. «كما عن ابن الجنيد في مقابلة تلك»

این‌که این صحیح حلبی و خبر حسن بن زیاد اینها، حالا ما خبر حسن بن زیاد را که صحیحه دانستیم، آن از جهت سندی مشکلی نداشت، ولی وهب بن وهب، آن خبر. اما این کلمة شاذةٌ یعنی چی؟ ممکن است مراد از شاذةٌ این باشد که اینها، اصحاب به این عمل نکردند. معرض عنه اصحاب است. شاذة من جهة الافتاء. این یک جور. و چون معرض عنه اصحاب است اصلاً حجیت ندارد، بنابراین نمی‌شود به این عمل کرد.

یک جور دیگر این‌که بگوییم نه شاذةٌ به اعتبار این‌که غیر نادر هست، آنها روایت‌هایش مستفیضه است، در مقابل روایت‌های مستفیضة یک روایت اندکی که وجود داشته باشد، آن قابل استناد نیست، با توجه به این مطلب که در خبرین متعارضین اوّلین مرجع ترجیح قطعی الصدور بر غیر قطعی الصدور هست و آن روایت‌هایی که مبداء عدة وفات را من حین البلوغ الخبر قرار داده صحیح الصدور است این روایت‌ها قطعی الصدور نیست، بنابراین این روایت قابل اخذ نیست. این یک جهت.

حالا این‌که محمولة علی التقیة حمل شده، حاج آقا تقی قمی اشکال کردند که اگر بحث حمل به تقیه باشد، باید به این روایت اخذ کرد، چون این روایات مطابق ظاهر کتاب هست. ظاهر کتاب مبدأ عدة وفات را از حین تحقق خبر دانسته و به این شکل.

ولی شاید بشود گفت که، اوّلا تعبیری که ایشان می‌فرمایند محمولة علی التقیة، نه این‌که از باب این، معلوم نیست مراد ایشان این باشد که چون آنها موافق عامه هست، اینها موافق عامه نیست، بنابراین از باب مرجحات محمولة علی التقیه. نه، چون شاذ هست، غیر قابل اخذ هست. حالا که غیر قابل اخذ هست، چه کارش کنیم؟ می‌گوییم حمل به تقیه می‌شود. برای این‌که طرح کلی نکنیم حمل به تقیه می‌کنیم. ممکن است مراد ایشان این باشد. و در ثانی این‌که ظاهر آیة قرآن این هست که باید از زمانی که سبب تحقق پیدا کند این حکم بار بشود. معلوم نیست مطلب چنین باشد. در مورد طلاق ما این مطلب را گفتیم که ظاهرش این است که از حین طلاق باشد. ولی در مورد وفات معلوم نیست. یک سری تناسبات حکم موضوع در این جاها دخالت دارد. دخالت به تناسب حکم موضوع این است که برای عدم اختلاط میاه و امثال اینها، ولو به عنوان حکمت جعل، شارع این را جعل کرده. ولی در بحث عدة وفات این بحث‌ها نیست. عدة وفات یک نوع احترام شوهر هست. ما بگوییم این زمانی که شوهر از دنیا رفته همین مدت خودش احترام رعایت شده باشد، خیلی روشن نیست. این است که این تأثیر دارد در این‌که این تربص از زمان. این روایات ما حمل انها ترید ان تحد علیه، هم یک اشاره به یک سری نکات ارتکازی هست، یعنی عدة وفات، عده‌ای هست که به عنوان احترام شوهر و سوگواری شوهر اینجا هست. بنابراین این عدة وفات فرق دارد، کأنّ با عدة طلاق. عدة طلاق به عنوان برائت رحم هست. برائت رحم ولو به عنوان حکمت جعلش باشد، با سه قرء ولو زن هم نداند حاصل می‌شود. این است که به نظر می‌رسد که معلوم نیست آیة قرآن را بشود استدلال کرد. آیة قرآن ظاهرش اینجور نیست که، این تناسبات حکم موضوع دخالت دارد در نحوة فهم این‌که تربص به چه شکل باید باشد. این این مطلب.

«كما عن ابن الجنيد في مقابلة تلك» بعد مرحوم سید می‌فرمایند: «و لا الجمع بين الفرقتين بحمل المتقدمة على الاستحباب كما مال إليه صاحب المسالك» لا وجه که بین این دو دسته روایات جمع کنیم که روایت متقدم را حمل به استحباب کنیم. «كما مال إليه صاحب المسالك»

ممکن است حالا، علت این‌که ایشان می‌فرمایند که لا وجه للجمع بین الفرقین، یک جهتش این باشد که کسی اینجور جمع نکرده، علما از این روایت احتراز کردند، جمع نکردند این یک وجه باشد.

یک وجه دیگر ممکن است این باشد که به هر حال حمل بر استحباب یک نوع مخالفت ظاهر هست و ما نمی‌توانیم به قرینة روایت‌های اندک مخالفت ظاهر در روایت‌های کثیر انجام بدهیم. این یک بحثی هست که آیا می‌شود به قرینة یک روایت، روایت‌های متعدد را درش تصرف کرد. حالا چه تصرف از باب اطلاق و تقیید باشد، چه تصرف در مورد حمل به استحباب باشد، بنابر قول صحیح این هست که نه نمی‌شود تصرف کرد. چون در واقع این حمل به استحباب یک نوع مخالفت ظاهری هست. این‌که ما بگوییم یک قرینه‌ای وجود داشته، این قرینة استحبابی بوده، و این قرینة استحباب را روات منتقل نکردند. بگوییم راوی‌های اخبار متعدد این قرینه را منتقل نکردند، خب خیلی بعید است. این یک روایت بود که می‌گفتیم منتقل نکرده اشکالی نداشت، ولی راویان روایت‌های متعدد این مستبعد هست، به خاطر همین حمل بر استحباب نمی‌شود.

یک جهت دیگری هم ممکن است بشود، آن این است که اساساً بحث این‌که عدة وفات از حین بلوغ خبر هست یا از زمان وفات هست، بحث سنٌ عامه مطرح بوده. من حالا عبارت اینها را می‌خوانم. خود همین‌که در میان عامه مطرح بوده باعث می‌شود که ظهور این روایات در وجوب تقویت کند و دیگر نشود آن را حمل بر استحباب کرد. در مغنی ابن قدامه، جلد ۹، صفحة ۱۸۹ هست. و اذا طلقها زوجها او مات عنها و هو نائن عنها فعدتها من یوم ماته او طلّق اذا صح ذلک عندنا و ان لم تجتنب ما تجتنب المعتدة. ایشان می‌گوید هذا المشهور فی المذهب و انه متی مات زوجها. این عبارتی که قبلاً خواندم عبارت متن ابو القاسم خروی بود. اما ابن قدامة در شرحش می‌گوید هذا المشهور فی المذهب و انه متی مات زوجها او طلّقها فعدتها من یوم موته او طلاقه. مشهور فی المذهب یعنی مذهب احمد بن حنبل.

بعد یک عبارتی در مورد همین مطلب دارد، آن را کار ندارم. می‌گوید و هذا قول ابن عمر و ابن عباس و ابن مسعود و مسروق و عطا و جابر بن زید و ابن سیرین و مجاهد و سعید بن جبیر عکرمه و طاووس و سلیمان بن یسار و ابی قلابه و ابی العالیه و النخعی و نافع و مالک و ثوری و الشافعی و اسحاق و ابی عبید و ابی ثور و اصحاب الرعد و عن احمد ان قامت بذلک بینة فکما ذکرنا و الا فعدتها من یوم یأتیها.

این تفصیل، همان تفصیلی هست که در صحیح حلبی و خبر این‌که ایشان خبر تعبیر می‌کند و با صحیح حسن بن زیاد هم به همین تفصیل بود، بین این‌که بینه قائم بشود یا بینه قائم نشود. و آن به این شکل، در روایت حسن بن زیاد این بود ان جاء شاهدان عدلان فلا تعدنان و الا فلا تعدتان. در روایت حلبی هم بود، اذا قامته البینة انه ما تصی یوم کذا و کذا فقد مضی عدتها اذا قامة له البینة انه مات فی یوم کذا و کذا و ان لم یکن لها بینة و التعتد من یوم سمعه.

همین نقلی که هست، و روی ذلک عن سعید بن المصیب و عمر بن عبد العزیز. این دو فقیه قائل، این دو مفتی حالا تعبیر بکنیم.

و یرضی عن علی و الحسن و قتادة و عطاء الخراسانی و خلاط بن عمرو عن عدتها من یوم یأتیها الخبر لأن العدة اجتناب الاشیاء و ما اجتنبتها.

این بحث‌هایی که هست عده‌اش یک زمان هست هر گروهی این را لازم می‌دانند، بحث استحباب و اینها هیچ مطرح نیست، در این فضا این روایت صحیح حلبی و حسن بن زیاد مطابق دیدگاه سعید بن مصیب و عمر بن حنظله فهمیده می‌شود، روایت وهب بن وهب من یوم یأتیها الخبر. این وهب بن وهب هم مطابق نظر جمهور عامه که من حین الموت دانستند و سایر روایات هم همین که روایت مستفیضه هم مطابق آن مروی عن حسن و قتادة و عطاء خراسانی و خلاط بن عمرو فهمیده می‌شوند. بنابراین این حمل به استحباب اینجا ؟؟؟ ۱۶:۱۱. این هم این مطلب.

این هم این مطلب. ایشان می‌فرماید کما انه لا وجه للتفصیل بین المسافة الغریبة کیوم او یومین او ثلاثة فمن حین الوفاة و البعیدة فحین بلوغ الخبر کما عن الشیخ فی التهذیب جمعاً بین الفریقین کشهادة صحیح منصور عن ابی عبد الله علیه السلام فی المرأة یموت زوجها و یطلقها، تا آخر عبارت روایت. لعدم صلاحیته للشهادة فلا یبقی الاشکال فی صحة ما ذکره المذکور.

لعدم صلاحیته للشهادة ممکن است اشکالش، البته ما یک سری اشکالاتی مطرح می‌کردیم، اشکال سندی، اشکال دلالی که یک نوع تشویشی در این روایت به نظر می‌رسد تعلیلی که آورده، تعلیل با تفصیلش چندان جور در نمی‌آید و این‌که صورت مطلِّق را پاسخ نداده، در حالی که علی القاعده باید آن تعلیل ناظر به تفصیل بین موت و طلاق باشد و نه ناظر به این جهت. این‌که مشکل هست که بگوییم این روایت درش اشکالی رخ نداده و امثال اینها.

اما مرحوم سید به چه جهت می‌خواهد لعدم صلاحیته للشهادة بفرماید؟ ممکن است به جهت این باشد که این روایت را می‌خواهد بگوید چون اصحاب به آن عمل نکردند، صلاحیت شهادت ندارد. ممکن به همان جهتی باشد که در آن روایت قبلی عرض کردم که یک روایت واحد نمی‌شود با آن روایت‌های متعدد را جمع کرد و بر خلاف ظاهر حمل کرد. روایت متعدد را که هیچ قیدی ندارد حمل بکنیم مثلاً یوم یأتی الخبر حمل کنیم جایی که من بُعدٍ باشد، همچنین روایت‌های دیگر را حمل کنیم که من یوم یموت زوجها باشد. این هم یک جهت دیگر. بنابراین، اینها صالح بر شهادت نیستند. به خصوص حالا یک اشکال کلی که در اینجور جمع‌ها هست بحث این‌که تخصیص اکثر پیش می‌آید یا نمی‌آید آن حالا نمی‌خواهم دیگر وارد آن بحث بشوم.

فلا یبقی الاشکال فی صحة ما ذکره المشهور.

این بحث در مورد این روایات. بحث تقریباً تمام است، روشن است. این بحث مطلبش واضح است، نکتة خاصی ندارد.

یک نکته‌ای را عرض بکنم، ما سابقاً یک بحثی را طرح کردیم در بحثی که مربوط این بود که آیا در جایی که زن هنوز عده نگه نداشته، عده برایش واجب بوده، ولی هنوز وارد عده نشده، زمان بلوغ خبر نشده، اگر ازدواج کند و دخول انجام بشود، آیا حرمت ابد می‌آورد یا حرمت ابد نمی‌آورد، آن بحث را مطرح می کردیم، عرض کردیم که مرحوم آقای خویی به روایت اسحاق بن عمار تمسک کرده بودند و ایشان می‌گفتند ملاک در عده بودن نیست، ملاک عدم انقضای عده هست. از روایت اسحاق بن عمار اینجور برداشت کرده بودند. که عرض کردیم حاج آقا اینجا اشکالات متعدد دارند که ما بعضی از اشکالات حاج آقا را نقل کردیم. یک اشکالی را از حاج آقا نقل کردیم و یک توضیحاتی در موردش دادیم، بعد که من مراجعه کردم دیدم یک مقدار توضیحات ما اشتباه بوده باید بحث را به شکل دیگری مطلب را دنبال کنیم. روایت اسحاق بن عمار این بود.

عن اسحاق بن عمار قال سألت ابا ابراهیم. حاج آقا در درس نکاح، درس شماره 213، جلد ششم نکاح، بحث مفصلش، ۱۲ و ۱۳ اینها بحث کرده.

«إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ علیه السلام عَنِ الْأَمَةِ يَمُوتُ سَيِّدُهَا قَالَ تَعْتَدُّ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا قُلْتُ فَإِنَّ رَجُلًا تَزَوَّجَهَا قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا قَالَ يُفَارِقُهَا ثُمَّ يَتَزَوَّجُهَا نِكَاحاً جَدِيداً بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا قُلْتُ فَأَيْنَ مَا بَلَغَنَا عَنْ أَبِيكَ فِي الرَّجُلِ إِذَا تَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ فِي عِدَّتِهَا لَمْ تَحِلَّ لَهُ أَبَداً قَالَ هَذَا جَاهِلٌ.»

این مطلب را از حاج آقا نقل کردیم، حاج آقا فرموده بودند که این امام علیه السلام در این روایت صورت سؤال اسحاق بن عمار را به صورت جهل تطبیق کردند. این سؤال از شخص ؟؟؟ ۲۲:۴۴ چطور امام علیه السلام آن را به صورت جهل تطبیق کردند، بلکه این سؤال از شخص معینی نیست، از یک امه‌ای هست که یموت سیدها و قبل از انقضاء عده با دیگری ازدواج می‌کند.

بحث این است که از کجا؟ این‌که امام علیه السلام حمل کردند سؤال سائل را به صورت جهل، یعنی این‌که یک صورت جهل متعارفی بوده که اگر روایت را همینجوری مطلق می‌گذاشتند، این صورت جهل متعارف از آن فهمیده می‌شده.

حاج آقا می‌فرمایند منظور از جهل، جهل به موضوع باشد، آن‌که متعارف نیست و اصلاً خبر مرگ نداشته باشد، یا نسبت به آن شک داشته باشد، مع ذلک آمده باشد ازدواج کرده باشد، اینها هیچ نوع متعارف نیست، چون همة مردم جهان می‌دانند زن شوهردار حق ازدواج ندارد، شکی در شوهر داشتن یا مالک داشتن هم حق ازدواج ندارد. بنابراین این مراد از این جهل چی است؟ مراد از جهل.

حاج آقا می‌فرماید که مراد از جهل یک نکتة دیگر است.

«نكته مطلب اين است كه مشهور است كه لازم نيست كنيز بخاطر مالكش عده بگيرد بلكه به جهت يقين به طهارت رحم، مالك سابق بايد استبرا كند و اگر استبراء نكرد، بر مالك جديد استبراء لازم است. در حالى كه استبراء بر او كافى نيست و بايد عده وفات بگيرد و استبراء مربوط به فروش كنيز است، چون معمول مسلمين اين حكم فرعى را نمى‌دانند، پس متعارف است كه خود كنيز و همچنين ورثه مالك تصور كنند كه پس از مدت استبراء حق ازدواج جديد دارد و حضرت سؤال كلى را بر اين صورت متعارف حمل كرده و پاسخ داده‌اند.»

بعد حاج آقا می‌فرماید همین قرینه است بر این‌که مراد از این عده‌ای که اینجا مطرح هست، این‌که عده هنوز منقضی نشده، یعنی در عده بوده، ولی هنوز عده‌اش منقضی نشده. این را قرینه قرار دادند.

ما آنجا یک جور دیگر بحث را دنبال می‌کردیم. گفتیم که مورد بحث هست که عدة امه ۴ ماه و ۱۰ روز است، یا عدة امه ۲ ماه و ۵ روز است. مشهور کالاجماع عامه این هست که عدة امه ۲ ماه و ۱۰ روز است و بنابراین، این به همین کالمشهور عمل کرده بودیم، در حالی که نه، عدة امه ۴ ماه و ۱۰ روز بوده، در فاصلة بین ۲ ماه و ۵ روز و ۴ ماه و ۱۰ روز این ازدواج انجام گرفته بوده، جهلاً.

بعضی از دوستان اشکال کردند، و اشکالشان هم درست است. آن این است که عبارت‌هایی که ما از عامه نقل کردیم و از مغنی ابن قدامه آوردیم در مورد مرگ شوهر امه است. امه‌ای که یموت عنها زوجها. در حالی که این روایت در مورد امه‌ای هست که یموت عنها سیدها، و این یموت عنها سیدها، این روایت ربطی به آن بحث ما ندارد. بنابراین نباید این دو تا بحث با هم خلط بشود. همین‌جور، این اشکال، اشکال واردی است، ولی یک نکته‌یا را عرض بکنم، آن این است که این روایت در مورد امه‌ای که یموت سیدها حکم کرده به این‌که باید عده نگه دارد.

این نکته را هم عرض بکنم. آن بحث‌هایی هم که از مرحوم سید نقل کردیم که عدة امه چقدر هست و اختلافاتی که در روایات ما هست، آنها همه در مورد عدة امه‌ای بود که یموت عنها زوجها بود. این ربطی به این بحث ما نداشت، کل آن بحث‌ها یک مقداری من اشتباه کرده بودم، آن اشتباه را بعد اصلاح می‌کنم.

ولی یک بحثی که اینجا، آن این هست که مرحوم سید یک عبارتی دارد، گویا مطلب متفق علیه باشد.

«الفصل الثاني في عدة الإماء و الاستبراء»

می‌گوید: «و انّما تعتد الأمة إذا كانت زوجة موطوءة بالزوجية، لا بملك يمين فإنّها تستبرأ إلّا في أم الولد فإنّها أيضا تعتد بموت سيدها للنص الخاص، و لعلّ ذلك لأنّها من حيث كونها أم ولده كأنّها زوجته، فالأصل في الإماء الاستبراء إلّا إذا كانت زوجة أو أم ولد أو مدبرة أو نحوها مما سيأتي»

به صورت اصل مفروغ عنه گرفتند که امه استبراء، غیر از امه‌های خاصی که هست در موردشان استبراء مطرح نیست، بلکه باید در مورد آنها، استبراء مطرح است، عده مطرح نیست.

و من احتمال زیاد هم می‌دهم که این روایت اسحاق بن عمار هم مرادش همین ام ولد و مدبَّر و امثال اینها باشد. عن الامة یموت سیدها، امه‌ای هست که با موت سیدش این آزاد می‌شود. حالا چون ام ولد است. چون ظاهراً شاید از جهت عامه هم اتفاقی باشد که امه‌ای که سیدش از دنیا می‌رود، استبراء کافی است، مگر در ام ولد. این بحثش در مغنی ابن قدامه مطرح هست.

در بحث اینجا، یک بحثی دارد در مورد ام ولد که ام ولد عده‌اش به چه شکل هست. این مورد بحث است. بعد یک بحثی چند صفحه بعد دارد در مورد، و ان مات عن امة کان یصیبها فاستبراء بما ذکرنا فی ام الولد لانها فراش لسیدها فاشفه لام الولد الا انها اذا کانت من ذوات القروء فاستبراءها بحیضةٍ واحدة روایة واحدة لانها لا تصیر حرة.

کأنّ این‌که امه اگر سیدش بمیرد قطعاً فقط حیضة واحدة کافی هست استبراءش دیگر عده ندارد را هیچ بحث هم نکرده، تعبیر می‌کند روایة واحدة و ظاهراً کأنّ مراد این است که روایة واحدة عن الفقهاء. این مفروغ عنه هست که. آن که مورد بحث هست در مورد امه هست. در مورد امه، و ام الولد اذا مات سیدها فلا تنکح حتی تحیض حیضة واحدة کاملة. هذا المشهور عن احمد و هو قول ابن عمر و روی ذلک عن عثمان و عایشه و الحسن و الشعبی و القاسم بن محمد و ابی قلابه و مکهول و مالک و شافعی و ابی عبید و ابی ثور و روی عن احمد انها تعتد عدة الوفاة اربعة اشهر و عشرا و هو قول سعید بن مسیب و ابی ایاز و ابن سیرین و سعید بن جبیر و مجاهد و خلاد بن عمرو و عمر بن عبد العزیز و الزهری و یزید بن عبد الملک و الاوزاعی و اسحاق بما روی عن عمرو بن عاص انه لا تستر علینا سنة نبینا عدة ام الولد اذا توفی عنها سیدها اربعة اشهر و عشر رواه ابو داود بل انها حرة تعتد للوفاة فکانت عدتها اربعة اشهر و عشرا کالزوجة الحرة و حکی ابو الخطاب روایة ثالثاً تعتد شهرین و خمسة ایام و لم اجد هذه الروایة عن احمد فی الجامع و لا اذن لها صحیحة عن احمد و روی ذلک عن عطا و طاوس و قتادة و لانها حین الموت امة فکانت عدتها عدة الامة کما لو مات رجل عن زوجته الامة فعتقت بعد موته و یروی عن علی و ابن مسعود و عطا و النخعی و الثوری و اصحاب الرای ان عدتها ثلاث حِیًض لانها حرة فاستبرء فکان استبرائها بثلاثة حِیَض کالحرة المطلقة.

و تا آخر این عبارت. من حدس می‌زنم این روایت ناظر به امه‌ای باشد که با موت سیدش آزاد می‌شود. که صحبت سر این است، این صورت هست که خیال می‌کرده که مثلاً حالا استبراء کافی است یا ثلاث حیض کافی است، یا شهرین و خمسة ایام کافی است، امثال اینها، این روایت مراد این صورت باشد، نه مطلق امه مراد باشد.

این عبارتی که خواندم از مغنی ابن قدامه، جلد ۹، صفحة ۱۴۸ بود که خواندم.

در مورد و ان مات عن امة کان یصیبها، صفحة ۱۵۶ هست، همین جلد.

اذا طلّقها زوجها او مات عنها و هو نائن عنها، هم صفحة ۱۸۹ این جلد هست.

من حدس می‌زنم این روایت، عن الامة یموت سیدها مراد امه‌ای هست که با موت سیدش آزاد می‌شده و این ناظر به همین بحثی که در میان عامه هست. بعد از آن هم فان رجلا تزوجها قبل ان تنقضی عدتها دیگر هیچ صحبت نکرده که با اجازة موالی جدیدش بدون اجازه اینها، اینها هم به خاطر همین بوده که آزاد شده بوده، دیگر اختیارش با خودش بوده و اختیاردارش خودش بوده، بنابراین قیوداتی که امه یموت سیدها و اینها را ندارد، به خاطر همین هست که این ناظر به یک صورت خاصی بوده. و ظاهر عبارت سید هم این است کأنّ مطلب مفروغ عنه هست.

علی ای تقدیر آن مطلبی که اصل مطلب حاج آقا که این روایت ناظر به صورتی هست که شخص در عده بوده ولی هنوز عده‌اش منقضی نشده مطلب درست است. هیچ تردیدی نیست، ولی با این توضیحی، آن توضیحی که قبلا دادم اشتباه بود، باید به این شکلی که الآن عرض می‌کنم مطلب تصحیح بشود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان